

نگاهی دوباره به اضافه‌اقترانی

جهانگیر صفری*

مهدی احمدی**

چکیده

اغلب دست‌نویسان سنتی در شرح اضافه‌اقترانی از اضافه‌استعاری کمک می‌گیرند، اما تفاوت زیادی بین این دو اضافه وجود دارد. مهم‌ترین این تفاوت‌ها در ساختار تشبیهی اضافه‌استعاری است که اضافه‌اقترانی چنین ساختاری ندارد.

برخلاف نظر دست‌نویسان که مضاف را در اضافه‌اقترانی قصد اصلی می‌دانند، آنچه در اضافه‌اقترانی مدنظر است ترکیب مضاف و مضاف‌الیه است نه هریک از آنها به تنهایی. در اغلب جمله‌هایی که در آنها اضافه‌اقترانی به کار رفته است با حذف مضاف یا مضاف‌الیه، جمله مفهومی کنایی پیدا می‌کند؛ مفهومی که از ترکیب اضافی به دست می‌آید.

راه‌کاری که دست‌نویسان سنتی برای مشخص کردن ویژگی‌های اضافه‌اقترانی بیان کرده‌اند نادرست است. دست‌نویسانی هم که از منظر زبان‌شناختی به بررسی موضوع پرداخته‌اند نتوانسته‌اند حق مطلب را ادا کنند و به ظاهر ترکیب اکتفا کرده و همه اضافه‌ها را در یک گروه بررسی و از تفاوت‌های معنایی آنها غفلت کرده‌اند.

نتیجه تحقیق حاضر به این نکته منتهی شد که در توضیح اضافه‌اقترانی نباید مقایسه‌ای بین اضافه‌اقترانی و استعاری صورت گیرد. شباهت این دو اضافه صرفاً در ساختار «هسته+» و «وابسته» است.

اگر در بررسی اضافه‌ها فقط ساختار مدنظر باشد، همه اضافه‌ها در یک گروه قرار می‌گیرند اما صرفاً به ظاهر ترکیب اکتفا کردن کامل‌کننده مفاهیم دستوری نیست.

بهتر است در بررسی‌های دستوری ساختار و معنا با هم در کانون توجه قرار گیرند. با این نگاه در اضافه‌اقترانی آنچه مدنظر است مفهوم کنایی این نوع اضافه است نه مضاف و مضاف‌الیه به تنهایی.

کلیدواژه‌ها: دست‌نویسان، گروه اسمی، وابسته اسمی، مضاف و مضاف‌الیه، اضافه‌اقترانی، ترکیب وصفی.

* دانشیار دانشگاه شهرکرد Safari_706@yahoo.com

** دانشجوی دکتری دانشگاه شهرکرد ahmady_me@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۱۹

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۳، شماره ۷۸، بهار و تابستان ۱۳۹۴

مقدمه

از ویژگی‌های گروه اسمی، وابسته‌پذیربودن هسته آن است. این وابسته اختیاری است. هسته گاه توانایی پذیرفتن چند وابسته را دارد. بین هسته و وابسته‌های آن حرف اضافه قرار می‌گیرد. مضاف‌الیه از وابسته‌های پسین اسم است. در دستور زبان سنتی این فرایند را این‌گونه بیان می‌کنند: هرگاه دو کلمه پهلوی هم باشند و آخر کلمه اولی کسره داشته باشد این دو کلمه نسبت به هم حالت اضافه دارند و اولی را مضاف و دومی را مضاف‌الیه می‌نامند (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۰). این تعریف با الفاظی دیگر در دستورهای جدید نیز مطرح شده است: اگر پس از اسمی نقش‌نمای اضافه (کسره) بیاید، کلمه بعد از آن، اگر اسم یا در حکم اسم باشد، مضاف‌الیه است و گرنه صفت (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۱: ۷۹).

ترکیب مضاف و مضاف‌الیه می‌تواند به معنای متعددی اشاره کند. این معناها را به دسته‌های گوناگون تقسیم کرده‌اند. دستور پنج/ستاد اضافه را در پنج گروه: اضافه ملکی، تخصیصی، بیانی، تشبیهی و استعاری دسته‌بندی کرده است (قریب و دیگران، ۱۳۷۸: ۵۰). شریعت انواع اضافه را در نه گروه تقسیم‌بندی می‌کند: اضافه ملکی، بیانی، توضیحی، تشبیهی، استعاری، اقترانی، بنوت یا فرزندی، تخصیصی یا اختصاصی و توصیفی (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۶-۵۴).

فرشیدورد نیز تقسیم‌بندی دقیقی ارائه می‌دهد: ابتدا متمم اسم را به دو گروه مضاف‌الیه و شبه مضاف‌الیه تقسیم می‌کند. در ادامه مضاف‌الیه را در چهار گروه اضافه اختصاصی (که شامل ملکی، تخصیصی و اقترانی می‌شود)، بیانی (که شامل اضافه تشبیهی، فاعلی، مفعولی، تأکیدی و اشمالی می‌شود)، تبعیضی و تعظیمی دسته‌بندی می‌کند (فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۲۲۳-۲۱۸).

این نوع تقسیم‌بندی معنایی برای ترکیب اضافی در دیگر کتاب‌های دستور زبان (برای نمونه مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۴: ۱۵۸ و غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۷: ۶۴) نیز دیده می‌شود.

طرح مسئله

ارتباط معنایی بین مضاف و مضاف‌الیه در دو گروه اضافه استعاری و اقترانی بسیار شبیه هم است. با توجه به اینکه اضافه اقترانی از لحاظ ساختاری بسیار به اضافه استعاری شبیه است، این مقاله سعی می‌کند به این سؤالات پاسخ دهد:

۱. چه ارتباطی بین اضافه اقترانی و استعاری وجود دارد؟

۲. با توجه به اینکه اغلب دستوریان برای شرح اضافهٔ اقترانی از اضافهٔ استعاری استفاده می‌کنند آیا می‌توان این دو اضافه را یکی دانست و اضافهٔ اقترانی را زیر عنوان استعاری قرار داد؟

۳. آیا می‌توان مضاف‌الیه را در این اضافه صفت در نظر گرفت؟

۴. آیا می‌توان با نگاه ساختاری به این مبحث و حذف معنا از آن به یک تعریف جامع از اضافه دست یافت که تمام انواع اضافه را شامل شود؟

پیشینهٔ تحقیق

تعداد اندکی از دستورشناسان سنتی به بررسی اضافهٔ اقترانی پرداخته‌اند. از مهم‌ترین آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: شریعت ۱۳۷۵:۳۶۳ و ۱۳۷۹:۵۴؛ شفیع، ۱۳۷۷:۷۰؛ انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷:۱۲۹؛ ارژنگ، ۱۳۷۴:۸۱؛ معین، ۱۳۷۰:۹۲ و ۱۳۹۰:۱۳۹ به بعد و ۱۵۲ به بعد؛ فرشیدورد، ۱۳۸۸:۲۱۹ و ۱۳۲؛ نوبهار، ۱۳۸۹:۱۲۸.

زبان‌شناسان در بررسی گروه‌های دستوری از دیدگاه زبان‌شناسی به ساختار ظاهری ترکیب‌ها توجه کرده‌اند. باطنی در بررسی وابسته‌های پی‌رو بدون توجه به ارتباط معنایی که بین این نوع ترکیب‌ها وجود دارد، صرفاً به بیان جایگاه این وابسته‌ها با توجه به هسته پرداخته است (باطنی، ۱۳۸۰:۱۴۶ به بعد). افراشی به بیان این نکته بسنده کرده است که ترکیب‌های نحوی اضافی در نتیجهٔ هم‌نشینی دو اسم پدید می‌آیند. یکی از این دو اسم نقش مضاف و دیگری نقش مضاف‌الیه دارد (افراشی، ۱۳۸۹:۹۷). ماهوتیان توصیف اسم با ساخت اضافه را ابزاری برای توصیف اسم نام می‌برد و به دسته‌بندی این نوع توصیف در چهار گروه مضاف‌الیه، وصفی، بدل، و نام و نام خانوادگی بسنده می‌کند (ماهوتیان، ۱۳۹۰:۷۵). غلامعلی‌زاده نیز در بحث وابسته‌های پسین اسم از وابسته‌های گروه اسمی و گروه صفتی نام می‌برد (غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۷:۶۴ به بعد).

اضافهٔ اقترانی در دستورهای سنتی

خلاصه موارد مطرح‌شده در شناخت اضافهٔ اقترانی به شرح زیر است:

اغلب دستوریان برای توضیح اضافهٔ اقترانی از اضافهٔ استعاری استفاده کرده‌اند (انوری و احمدی‌گیوی: ۱۳۸۷:۱۲۹؛ ارژنگ، ۱۳۷۴:۸۱؛ معین، ۱۳۷۰:۱۵۳؛ شریعت، ۱۳۷۹:۵۴). بین مضاف و مضاف‌الیه رابطهٔ اقتران وجود دارد (اولی دارای دومی است) (شریعت، ۱۳۷۹:۵۴؛ انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷:۱۲۹؛ معین، ۱۳۷۰:۱۳۹؛ نوبهار، ۱۳۸۹:۱۳۲).

نسبت مضاف و مضاف‌الیه اقتران معنوی است (مضاف‌الیه حال است برای مضاف) (شفیعی، ۱۳۷۷: ۷۰ به نقل از قیاس‌اللغات).

مضاف‌الیه اسم معنی است (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴؛ انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۲۹). مضاف جزئی از بدن انسان است (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴). در اضافه‌اقترانی تشبیهی وجود ندارد (انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۳۰). به عبارتی دیگر در اضافه‌اقترانی علاقه تشبیه وجود ندارد (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۸۱). در اضافه‌اقترانی برخلاف اضافه‌استعاری غرض اصلی بیشتر مضاف است نه مضاف‌الیه (انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۳۰؛ معین، ۱۳۷۰: ۱۵۳). اگر مراد از اضافه مشبه باشد اقترانی و اگر مشبه‌به باشد استعاری است (معین، ۱۳۷۰: ۱۵۲ به نقل از غیاث‌اللغات).

اضافه‌اقترانی اضافه حقیقی است اما اضافه‌استعاری مجازی است (معین، ۱۳۷۰: ۹۲). تعریف اضافه‌اقترانی و استعاری گاهی بر هم صادق‌اند (معین، ۱۳۷۰: ۱۵۳). اضافه‌اقترانی و استعاری یکی هستند (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴). مثال‌هایی که دستورنویسان برای اضافه‌اقترانی آورده‌اند محدود و معدود است و با چند مثال محدود که با تعریف و شروط اعلام‌شده آنها مطابق است بحث را به پایان برده‌اند. این مثال‌ها شامل موارد زیر است:

دست حاجت، پای نیاز، چشم امید (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴). دست شادی، سر ارادت، خرقه سالوس (شفیعی، ۱۳۷۷: ۷۰). دست ادب، پای ارادت، دیده احترام، نظر تحسین، نگاه حسرت، سر تعظیم، چشم ادب (انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۳۰). دست ادب، نگاه تمنا (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۸۱). چشم رحمت، دیده آز، دست وزارت، پای ارادت، دست رد، دست جود، امشب باران، چشم عقیدت، انامیل نیاز، سر ارادت، دست ادب، نامه عنایت (معین، ۱۳۷۰: ۱۳۹ تا ۱۵۳). زبان شکر، سر تعظیم، دیده منت، پای ارادت، چشم ادب، دست حاجت، دست تغابن، زانوی تعبّد (نوبهار، ۱۳۸۹: ۱۳۲). چشم انتظار، انگشت محبت، پای ارادت (وفایی، ۱۳۹۰: ۵۴).

شاید بتوان به تمام نمونه‌های ذکرشده در کتاب‌ها این موارد را هم اضافه کرد: دست دریغ، دست محبت، دست انابت، روی ملال، گوش اطاعت، گوش استماع، اشک شوق، دندان تحیر، پای تعدی، پای بطلان، انگشت تعجب، چشم احترام، دیده محبت، گوش توجه، چشم اعتنا، قلم عفو.

نقد منابع

مطالب مطرح‌شده را می‌توان در عنوان‌های زیر بررسی کرد:

۱. اضافه‌اقترانی و اضافه‌استعاری

۱.۱. شریعت اضافه‌اقترانی و استعاری را یکی دانسته و نوشته است هر اضافه‌اقترانی اضافه‌استعاری هم است (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴). معین بر همین مسئله با قید "گاهی" تأکید کرده است (معین، ۱۳۷۰: ۱۵۳). معین در توضیح اینکه گاهی تعریف استعاری بر اقتصاری هم صادق است مثال "دست رد" را می‌آورد. برای صادق‌نبودن تعریف این دو اضافه ترکیب "امشب باران" را در جمله زیر آورده است:

(۱) امشب باران به ما ده گوشه‌ای
تا بیابی در قیامت توشه‌ای
(مثنوی، نقل از معین، ۱۳۷۰: ۱۴۰ و ۱۵۲)

اگر به بافت جمله دقت کنیم "امشب باران" اضافه‌اقترانی نیست و همان "امشب بارانی" است و "بارانی" صفت است و نه مضاف‌الیه.

۱.۲. در توضیح اضافه‌استعاری دستوریان گفته‌اند مضاف در غیر معنی حقیقی خود به کار می‌رود، چنان‌که دست در جمله (۲) به معنی حوادث به‌کار رفته است (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۱۲۹؛ قریب و دیگران، ۱۳۷۸: ۵۱).

(۲) «دست روزگار، سنگ جدایی میان من و شما انداخت.»

اگر به ترکیب اضافی در جمله‌هایی مانند (۳)(۴)(۵)(۶) دقت کنیم، معلوم می‌شود این ویژگی اضافه‌استعاری در آنها صدق نمی‌کند. مضاف در جمله‌های ذکرشده در معنای غیرحقیقی به کار نرفته است. آنچه در اضافه‌اقترانی مهم است و باید به آن توجه شود این است که ترکیب مضاف و مضاف‌الیه مدنظر است و بار معنایی برعهده ترکیب این دو است.

(۳) سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست
(حافظ نقل از شفیعی، ۱۳۷۷: ۷۰)

(۴) «دست رد به سینه کسی نمی‌گذارد» (معین، ۱۳۷۰: ۱۴۰).

(۵) آزا را دیده بینا دل من بود بدام کور کردی به عطاءهای گران دیده آزا
(فرخی سیستانی)

(۶) ما را به چشم کرد که تا صید او شدیم زان پس به چشم رحمت بر ما نظر نداشت
(خاقانی، همان: ۱۵۳)

۱.۳. نکته مهم در ساختار اضافه‌اقترانی، نبودن تشبیه در آن است. تشبیه پایه تمام اضافه‌های استعاری است. در "دست ادب" به نظر می‌رسد "ادب" به انسانی تشبیه شده که دست از لوازم مشبه‌به آن است، اما وقتی ترکیب اضافه در ساختار جمله قرار می‌گیرد

نبودن تشبیه در آن بهتر مشخص می‌شود. ارزشنگ تفاوت این دو را در وجود یا فقدان علاقه تشبیه می‌داند (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۸۱).

یکی دانستن استعاری و اقترانی (شریعت، ۱۳۷۹: ۵۴) از آنجا ناشی می‌شود که ساختار اضافی را در خارج از بافت جمله بررسی کرده‌اند. "دست صبا" و "دست رد" در خارج از ساختار جمله تفاوت مهمی با هم ندارند. اما اگر جمله «دست رد به سینه کسی نمی‌گذارد» با جمله زیر مقایسه شود تفاوت آنها آشکار می‌شود.

(۷) دست صبا به زلف سمن شانه می‌زند ابر بهار نعره مستانه می‌زند

(انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۲۹)

۱.۴. نکته دیگری که دستوریان به آن اشاره می‌کنند این است که در اضافه اقترانی برخلاف اضافه استعاری غرض اصلی بیشتر مضاف است نه مضاف‌الیه (همان، ۱۳۰؛ معین، ۱۳۷۰: ۱۵۳). این نکته نیز کلیت ندارد و در خیلی از موارد حتی اشتباه است. اغلب با حذف مضاف‌الیه کلمه دیگری در ترکیب با مضاف مفهوم اصلی را می‌رساند و مضاف به تنهایی کاربرد معنای مدنظر را ندارد.

در جمله (۸) غرض اصلی "چشم" نیست:

(الف) چشم به کرم شما دارم (حذف مضاف‌الیه)	}	(۸) چشم امید به کرم شما دارم
(ب) امید به کرم شما دارم (حذف مضاف)		

هر دو جمله شماره ۸ (الف و ب) بدون ساختار اضافی نیز درست است. "چشم‌داشتن" مفهوم کنایی انتظار کشیدن و امیدداشتن می‌دهد (ثروت، ۱۳۷۹: ۱۵۱).

(الف) من به دیده در او می‌نگرم (حذف مضاف‌الیه)

(۹) من به دیده احترام در او می‌نگرم.

(ب) من به احترام در او می‌نگرم (حذف مضاف)

جمله ۹ الف - که در آن مضاف‌الیه حذف شده - اشتباه و دارای حشو است. اما جمله ۹ ب با توجه به اینکه مفهوم "دیدن" در فعل "نگریستن" وجود دارد ترکیب "به احترام نگاه کردن" از نظر مفهومی درست است و جمله معنای کاملی دارد. جمله «چشم ادب نگر پدر را» نیز مانند جمله (۹) است:

(۱۰) با چشم ادب نگر پدر را.

- (الف) دست پیش کسان دراز کرد (حذف مضاف‌الیه)
 (ب) حاجت پیش کسان دراز کرد (حذف مضاف)
- (۱۱) دست حاجت پیش کسان دراز کرد

جملهٔ ۱۱ الف مفهوم کنایی دارد. «دست پیش کسان دراز کردن یا دست پیش کسی داشتن» کنایه از گدایی است (ثروت، ۱۳۷۹: ۲۱۴) و ترکیب «دست پیش کسان دراز کردن» جایگزین مضاف‌الیه شده است.

همان‌طور که مشاهده شد، در هیچ‌یک از جمله‌ها نمی‌توان به صورت دقیق مشخص کرد که مضاف مدنظر است یا مضاف‌الیه. جمله‌های ۸ الف و ب مفهوم کنایی دارند. در جملهٔ ۱۱ «حاجت» بیشتر ویژگی «دست» را بیان می‌کند و «دست» را توصیف می‌کند، حالت وصفی دارد و با نبودن کلمهٔ «حاجت»، کل جملهٔ ۱۱ الف مفهوم «نیازمند بودن» را می‌رساند. جمله‌های ۸ ب، ۹ ب و ۱۰ ب بدون داشتن مضاف معنای کاملی دارد. پس غرض اصلی مضاف نیست، بلکه قصد اصلی ویژگی‌ای است که به مضاف اضافه شده است.

- (الف) دست بر سینه نهاد (حذف مضاف‌الیه)
 (ب) ادب بر سینه نهاد (حذف مضاف)
- (۱۲) دست ادب بر سینه نهاد

در جملهٔ ۱۲ اگر مضاف حذف شود جمله بی‌معنی یا نارسا می‌شود، اما اگر مضاف‌الیه حذف شود، نقصی در ساختار نحوی جمله ایجاد نمی‌شود. ۱۲ الف: «دست بر سینه نهادن» مفهوم کنایی احترام گذاشتن را دربردارد و ادب ویژگی دست را بیان می‌کند که با نبودنش کل جمله مفهوم احترام را برعهده دارد. در اغلب مثال‌های ذکر شده برای این نوع اضافه همین مسئله وجود دارد و با نبودن مضاف‌الیه جمله مفهوم اصلی را بیان می‌کند.

- (الف) پای در پیش نهادم (حذف مضاف‌الیه)
 (ب) ارادت در پیش نهادم (حذف مضاف)
- (۱۳) پای ارادت در پیش نهادم

در جملهٔ ۱۳ حذف کلمهٔ «ارادت» ایرادی در ساختار نحوی جمله ایجاد نمی‌کند، جمله هم مفهوم «ارادت» را بیان نمی‌کند. ترکیب «پای ارادت» با ترکیب‌هایی چون «دست ادب» و «دست حاجت» فرق دارد، چون «پای در پیش نهادن» مفهومی غیر از «پای ارادت در پیش

نهادن" دارد و "ارادت" ویژگی "پا" را بیان می‌کند. جمله ۱۴ نیز همانند جمله‌های قبلی است:

{ الف) قلم بر گناهان او کشید (حذف مضاف‌الیه)
 (ب) عفو بر گناهان او کشید (حذف مضاف)
 (۱۴) قلم عفو بر گناهان او کشید

"قلم‌کشیدن بر" مفهوم کنایی بخشش و عفو را همراه دارد (ثروت، ۱۳۷۹: ۳۸۰).
 ۲. مضاف‌الیه حال است برای مضاف

مفهوم حال برگرفته از قواعد زبان عربی است و اغلب "درحالی‌که" معنا شده است. جمله‌های ۱۵ و ۱۶ با استفاده از این قاعده به صورت جمله‌های ۱۷ و ۱۸ بازنویسی می‌شوند:

(۱۵) پای ارادت را بریدم

(۱۶) دست ادب را شکستم

(۱۷) پای در حال ارادت را بریدم

(۱۸) دست در حال ادب را شکستم

بازنویسی این جمله‌ها به صورت حال‌بودن مضاف‌الیه برای مضاف باعث شده است که جمله‌ها از مفهوم کنایی خارج شوند و بریدن و شکستن دقیقاً بر پا و دست واقعی اطلاق شوند نه بر مفهوم کنایی آنها. "درحال ادب" و "درحال ارادت" در جمله حالت قیدی دارند. همین اتفاق برای جمله ۱۹ هم می‌افتد.

(۱۹) شما دست شادی بخوردن بریدم بی‌یک هفته اندر چمید و چرید

(شاهنامه، ۱۴۲۵/۵، شفیع، ۱۳۷۷: ۷۰)

در تکمیل مفهوم اضافه‌اقترانی در حاشیه صفحه به نقل از *غیاث‌اللغات* اشاره شده است که مضاف‌الیه حال است برای مضاف. نمونه‌ای که شفیع ذکر کرده جمله ۱۹ است. "دست شادی" = دست که نشانه شادی در آن است ← در عبارت «شما دست شادی به خوردن بریدم» با شادی مشغول خوردن شوید، "شادی" حالت دست‌بردن را بیان می‌کند و وجه قیدی دارد نه اضافه. خارج از ساختار شعری جمله ۱۹ به صورت زیر نقل می‌شود:
 (۲۰) به شادی دست به خوردن بریدم.

اضافه‌اقترانی و صفت

در ساختار اضافه‌اقترانی مضاف‌الیه ویژگی مضاف را بیان می‌کند. با این توضیح آیا می‌توان این نوع ترکیب را وصفی خواند؟

۱. دستورنویسان صفت را این‌گونه تعریف کرده‌اند: کلمه‌ای است برای مقیدساختن اسم و بیان چگونگی اسم (خیام‌پور، ۱۳۷۵: ۴۹). صفت از لحاظ معنی به حالت و چگونگی اسم اشاره می‌کند (مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۴: ۹۸؛ نوبهار، ۱۳۸۹: ۱۴۲). همین ویژگی‌ها در کتاب‌های دیگر نیز تکرار شده است.

ارژنگ (۱۳۷۴: ۷۵)، شریعت (۱۳۷۹: ۱۸)، پنج‌استاد (۱۳۷۸: ۵۲)، لازار (۱۳۸۹: ۱۰۴) گلفام (۱۳۸۹: ۳۳)... تفاوت‌هایی را برای ترکیب وصفی و اضافی بیان کرده‌اند که خلاصه آن به این شرح است:

صفت از نظر شمار تغییر نمی‌کند.

صفت می‌تواند پسوندهایی را که مبین درجات مقایسه است بگیرد (اغلب صفات مدرج‌اند: آب گرم‌تر).

می‌توان پیش‌از صفت قیدی آورد که آن را توصیف کند (آب خیلی گرم).

فقط موصوف نشانه جمع می‌گیرد و صفت درحالی‌که جانشین اسم شود می‌تواند نشان جمع بگیرد، اما در مضاف و مضاف‌الیه هر دو قسمت می‌توانند نشانه جمع بگیرند (درهای باغ؛ در باغ‌ها؛ درهای باغ‌ها).

در ترکیب وصفی مقصود از صفت همان موصوف است.

خیام‌پور می‌گوید: در دو ترکیب "کتاب خوب" و "کتاب علی"، "علی" و "خوب" برای "کتاب" قید هستند، زیرا "کتاب" را از اطلاق بیرون می‌آورند و تخصیص می‌دهند. منتها با این فرق که در مثال نخستین قید و مقید در مصداق (یعنی در خارج) یکی هستند، ولی در مثال دوم دو چیزند. با این معنی که "خوب" در خارج جز همان "کتاب" چیز دیگر نیست، ولی "علی" به جز "کتاب" است. در مثال اول، فرمول "الفی که ب است" صدق می‌کند: کتابی که خوب است. در مثال دوم، فرمول "الف از آن ب است" صدق می‌کند: کتاب از آن علی است (خیام‌پور، ۱۳۷۵: ۵۰).

هیچ‌یک از دو فرمول خیام‌پور در اضافه‌اقترانی صدق نمی‌کند: "دستی که ادب است" یا "دستی که از آن ادب است". یعنی طبق فرمول‌های خیام‌پور این ترکیب نه در دسته ترکیب تقییدی (ترکیب اضافی) قرار می‌گیرد و نه در گروه ترکیب توصیفی (همان).

۲. تعدادی از کلمات که در اصل اسم‌اند هرگاه به منظور بیان چگونگی به کار روند و ویژگی‌های صفت را بپذیرند صفت به‌شمار می‌آیند.
(۲۱) او پسر انسانی است.

انسان که در اصل اسم است در این جمله ویژگی صفت را پذیرفته است. خیام‌پور در توضیح اسم‌هایی که اسم قبل از خود را وصف می‌کنند این نمونه‌ها را نقل می‌کند: "فردای قیامت"، "جامه حریر" و توضیح می‌دهد که هرچند این ترکیب‌ها را ترکیب اضافی می‌دانند و آن را نوعی اضافه بیانی می‌نامند، اگر بخواهیم در تدوین قواعد دستوری معنا را رهنمای خود سازیم باید این ترکیب‌ها را وصفی بنامیم (خیام‌پور، ۱۳۷۵: ۴۵).

نوبهار این‌گونه اضافه‌ها را اضافه وصفی می‌نامد و می‌گوید: در این نوع اضافه مضاف‌الیه با آنکه اسم است در مفهوم صفت برای مضاف به کار می‌رود: "آب یخ" و "آدم مرد". فرق این اضافه با ترکیب وصفی در این است که در اضافه وصفی مضاف‌الیه، الزاماً اسم در معنی صفت است، به‌گونه‌ای که می‌تواند با لفظ "تر" هم همراهی کند؛ مانند "آدم انسان‌تر"، ولی در ترکیب وصفی واژه وابسته از گونه‌های صفت است نه اسم (نوبهار، ۱۳۸۹: ۱۳۱). در ترکیب "چشم انتظار" (وفایی، ۱۳۹۰: ۵۴) این ویژگی دیده می‌شود:

(۲۲) او چشم‌انتظار است ← او چشم‌انتظارتر از همه است.

۳. گاهی اسم قابلیت تأویل شدن به صفت را هم دارد، مثلاً "تهران پایتخت" قابل تأویل به این صورت است: "تهران پایتخت باشنده" (خیام‌پور، ۱۳۷۹: ۵۴).

بعضی ترکیب‌های اضافه اقترازی را می‌توان به صفت تأویل کرد: "پای ارادت دارنده". اما این قاعده نیز کلیت ندارد: "انگشت تعجب دارنده". در ترکیب‌هایی چون "گوش استماع" و "دست انابت"، اگر طبق توصیه خیام‌پور معنا مدنظر قرار گیرد، در اضافه اقترازی اسم دوم مضاف را دارای ویژگی خاصی می‌کند و آن را توصیف می‌کند. آیا در عبارت "دست جود"، جود توصیف‌کننده دست است یا کل عبارت مفهوم بخشندگی را بیان می‌کند؟ "پای بطلان" و "قلم عفو" نیز اسم قبل را توصیف نمی‌کند. "پای، قلم و دست" مجازند و کل ترکیب مفهوم مجازی دارد.

تعدادی از ویژگی‌های صفت در اضافه اقترازی هم کاربرد دارد: مضاف‌الیه قابل جمع‌بستن نیست؛ مضاف‌الیه از نظر شمار تغییر نمی‌کند و فقط مضاف می‌تواند نشانه جمع بگیرد. اما همان‌طور که ملاحظه شد تفاوت‌های اساسی بین صفت و اضافه اقترازی وجود دارد. شاید مهم‌ترین تفاوت این باشد که در ترکیب وصفی مقصود موصوف است. در جمله ۲۳ آنچه مدنظر است "مرد" است (هرچند اگر دقت شود واژه "مرد" با ترکیب "مرد قوی"

تفاوت دارد). حذف صفت تغییری در مفهوم کلی ایجاد نمی‌کند و جمله هم معنای کنایی پیدا نمی‌کند.

(۲۳) مرد قوی و پردل تسلیم عاطفه نمی‌شود (انوری و احمدی‌گیوی، ۱۳۸۷: ۱۷۴).

اما در ترکیب‌های اضافی اقترانی مقصود ترکیب "مضاف و مضاف‌الیه" است و تکیه بر اینکه قصد گوینده فقط مضاف است یا مضاف‌الیه، همان‌طور که قبلاً شرح داده شد، اشتباه است. هرچند مضاف‌الیه در اضافهٔ اقترانی قرابت زیادی با صفت دارد، این ویژگی‌ها باعث نمی‌شود که اضافهٔ اقترانی در گروه ترکیب‌های وصفی قرار گیرد.

راه‌حل

نگاه اغلب دستورنویسان به مقولهٔ اضافه در زبان فارسی نگاهی ساختاری-معنایی است. هرچند بعضی دستورنویسان پیشنهاد می‌دهند به‌جای استفاده از تعریف‌های معنایی شاید بهتر باشد به نشانه‌های ظاهری اکتفا شود و ملاک‌های صوری برای شناخت کافی است (وحیدیان‌کامیار و عمرانی، ۱۳۸۱: ۵). کنار گذاشتن معنا و نگاهی صرفاً مکانیکی به زبان از پیشنهاد‌های ساختارگرایان است. نکتهٔ جالب توجه اینجاست که هیچ زبان‌شناسی عملاً این شیوه‌ها را به‌کار نبست. آنچه در عمل اتفاق می‌افتد این است که زبان‌شناسان در کشف و شناسایی واج‌ها از اطلاعات دستوری و معنایی و در شناخت تکواژها از اطلاعات معنایی که در دست داشتند استفاده می‌کردند (باطنی، ۱۳۸۰: ۹۰). برای نمونه آنجا که غلامعلی‌زاده به بررسی وابسته‌های پسین اسم می‌پردازد، با وارد کردن معنا این وابسته‌ها را به دسته‌هایی چون گروه اسمی و گروه صفتی تقسیم می‌کند (غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۷: ۶۴ به بعد).

تحقیقات امروزی نیز به اثبات رسانده است اطلاعاتی که شنونده برای تعبیر یک جملهٔ زبان از آنها استفاده می‌کند همهٔ نشانه‌های صوری قابل برداشت در روساخت زبان یا زنجیرهٔ گفتار را ندارد (همان: ۸۷) و لازم است اغلب به زیرساخت نیز توجه شود. پرداختن به مبحث اضافه در زبان فارسی نیز از مواردی است که نگاه به آن باید ساختاری-معنایی باشد.

از نظر ساختاری باید گفت در گسترش‌پذیری هسته وقتی بین هسته و وابسته حرف اضافهٔ - قرار می‌گیرد، ساختاری بدین شکل به وجود می‌آید: هسته+ -+وابسته. این وابسته می‌تواند از یک تا چند واحد گسترش یابد و همهٔ این نوع ترکیب‌ها را از لحاظ ساختاری ترکیب اضافه نامیده‌اند. اما برای عبور از این مرز و مشخص کردن دقیق‌تر نوع ترکیب‌ها حتی در تقسیم به گروه‌هایی چون صفت و گروه اسمی-معنای ترکیب لازم است و

اینجاست که تقسیم‌بندی سنتی وارد مباحث دستوری جدید می‌شود و انواع اضافه مطرح می‌شود. لازار نیز تأکید می‌کند که نقش اضافی هیچ‌گونه اطلاعی در باب رابطه معنای هسته و وابسته نمی‌دهد و ماهیت این رابطه صرفاً از معنی الفاظ و بافت کلام به دست می‌آید (لازار، ۱۳۸۹: ۹۰). با توجه به ساختار هسته+وابسته همه ترکیب‌های اضافی و وصفی ساختاری مشابه دارند. اما وقتی به مقوله معنی در این ترکیبها دقت شود، ماهیت‌های گوناگونی به وجود می‌آید. در بحث معنی خیلی از قوانینی که برای اضافه اقتراعی بیان کردیم زائد است. برای مثال، ساختار اضافه اقتراعی شبیه استعاری است، ولی در معنی تفاوت بسیاری با هم دارند. در اضافه استعاری مبنا بر تشبیه است، اما در اقتراعی هیچ تشبیهی به کار نرفته است.

وحیدیان کامیار و عمرانی انواع اضافه را براساس رابطه بین مضاف و مضاف‌الیه دو نوع می‌دانند: تعلق و غیرتعلق. در اضافه تعلق بین مضاف و مضاف‌الیه رابطه مالکیت یا وابستگی وجود دارد، اما در اضافه غیرتعلق چنین رابطه‌ای نیست.

اضافه تعلق: پرواز پرنده، پسر همسایه، تخت جمشید، جوینده نام، گفتن راز.

ایشان برای شناخت اضافه تعلق از غیرتعلق موارد زیر را نام می‌برند:

الف) در اضافه تعلق می‌توان مضاف و مضاف‌الیه را جمع بست: گفتن راز، عنوان نامه‌ها، پر پرندگان (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۱: ۸۰).

ب) اگر به هر دلیلی مثل خاص بودن، نتوان مضاف‌الیه را جمع بست، با جابه‌جایی مضاف و مضاف‌الیه در اضافه تعلق و افزودن فعل "دارد" می‌توان یک جمله سه‌جزئی مفعول‌دار ساخت: دیوان حافظ = حافظ دیوان دارد؛ عنوان نامه = نامه عنوان دارد.

اضافه‌ای که قواعد بالا درباره آنها صدق نکند غیرتعلق است: دست طمع، گل لاله، کوزه سفال (همان: ۸۱). هیچ‌یک از شروط اضافه تعلق بر اضافه اقتراعی صدق نمی‌کند و این اضافه در گروه غیرتعلق قرار می‌گیرد. اضافه‌های غیرتعلق به ساختار وصفی نزدیک‌اند، ولی وصفی صورت نمی‌گیرد. اضافه اقتراعی با وجود شباهت ظاهری به اضافه استعاری امکان دسته‌بندی زیر این نام را ندارد و تفاوت مفهومی بسیار زیادی با اضافه استعاری دارد. پس نمی‌توان گفت اضافه استعاری چه ویژگی باید داشته باشد تا اضافه اقتراعی به حساب آید.

نتیجه‌گیری

نگاه مکانیکی صرف به مقوله‌های دستوری کامل‌کننده مفاهیم نیست. اگر در بررسی انواع وابسته‌های پسین اسم فقط به ساختار توجه شود کافی است که انواع این وابسته‌ها را صرفاً وابسته‌های پسین اسم بنامیم. هر نوع تقسیم‌بندی دیگر که اغلب دستوریان صورت داده‌اند از ساختار ترکیب فراتر است. برای بررسی دقیق مفاهیم دستوری باید از هر دو مقوله ساختار و معنا کمک گرفت. حتی زبان‌شناسانی که خواسته‌اند از نگاه ساختاری دستورزبان بنویسند ناخواسته در اغلب موارد معنا را هم دخیل کرده‌اند. ساده‌ترین نمونه آن تقسیم وابسته‌های اسم به دو دسته اسم و صفت است که بدون توجه به معنا این تقسیم‌بندی وجود خارجی ندارد.

نکته مهم در انواع اضافه این است که باید در ساختار جمله به دسته‌بندی اضافه‌ها پرداخت؛ زیرا تفاوت معنایی اضافه‌ها در جمله بهتر و دقیق‌تر مشخص می‌شود. در بررسی ساختاری صرفاً می‌توان به بیان اینکه این ترکیب ساختاری اضافی دارد بسنده کرد. ویژگی‌های اضافه‌اقترانی به این شرح است: این نوع اضافه دارای ویژگی اضافه غیرتعلقی است. از لحاظ مفهومی بسیار شبیه ترکیب وصفی است اما فاقد ویژگی‌های صفت است. زیرساخت تشبیهی را که اساس اضافه‌استعاری است ندارد؛ بهتر است مقایسه‌ای بین اضافه‌اقترانی و استعاری صورت نگیرد. شباهت این دو اضافه صرفاً در ساختار هسته‌+ وابسته است. غرض اصلی در اضافه‌اقترانی ترکیب مضاف و مضاف‌الیه است و مضاف یا مضاف‌الیه به‌تنهایی مدنظر نیست.

منابع

- ارژنگ، غلامرضا (۱۳۷۴) *دستور زبان فارسی امروز*. تهران: قطره.
- افراشی، آریتا (۱۳۸۸) *ساخت زبان فارسی*. تهران: سمت.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۸۷) *دستور زبان فارسی ۲*. چاپ چهارم. ویرایش سوم. تهران: فاطمی.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۰) *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*. چاپ دوازدهم. تهران: امیرکبیر.
- ثروت، منصور (۱۳۷۹) *فرهنگ کنایات*. چاپ سوم. تهران: سخن.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۷۵) *دستور زبان فارسی*. چاپ دهم. تهران: کتابفروشی تهران.
- رادمنش، محمد (۱۳۷۸) *نحو برای دانشجو*. چاپ پنجم. مشهد: به‌نشر.
- رامپوری، غیاث‌الدین (۱۳۷۵) *غیاث‌اللغات*. منصور ثروت. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.

- شریعت، محمدجواد (۱۳۷۵) *دستور زبان فارسی*. چاپ هفتم. تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۷۹) *دستور ساده زبان فارسی*. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
- شفیعی، محمود (۱۳۷۷) *شاهنامه و دستور*. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۷۷) *ساخت زبان فارسی*. چاپ دوم. تهران: احیاء کتاب.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸) *دستور مفصل امروز*. چاپ سوم. تهران: سخن.
- قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۸) *دستور زبان فارسی (پنج استاد)*. به‌اهتمام جهانگیر منصوری. چاپ چهارم. تهران: ناهید.
- گلفام، ارسلان (۱۳۸۹) *اصول دستور زبان*. چاپ سوم. تهران: سمت.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۹) *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمه مهستی بحرینی. توضیحات و حواشی هرمز میلانیان. چاپ دوم. تهران: هرمس.
- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۹۰) *دستور زبان از دیدگاه رده‌شناسی*. ترجمه مهدی سمائی. چاپ ششم. تهران: مرکز.
- معین، محمد (۱۳۷۰) *کتاب اضافه*. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
- مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۸۴) *دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)*. تهران: سمت.
- نوبهار، مهرانگیز (۱۳۸۹) *دستور کاربردی زبان فارسی*. ویراست دوم. تهران: رهنما.
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۱) *دستور زبان فارسی ۱*. چاپ سوم. تهران: سمت.
- وفایی، عباسعلی (۱۳۹۰) *دستور کاربردی متن ادبی*. تهران: سخن.